

تقوای خداوند متعال، نتیجه اجتناب بنده از هر آن چیزی است که خداوند به آن رضایت نداشته و التزام به هر آن چیزی که خداوند آن را دوست دارد.

تقوا موجب توجه انسان به این می شود که خداوند در همه حرکات و سگناتش مراقب وی هست، و این بنده خداوند را یاد می کند، پس چگونه خداوند او را یاد نکند و هر آن چه که او برای نجات و خلاصی نیاز دارد برای او روشن نکرده و به او نشانساند؟؟

سید احمد الحسن، جواب المنیر جلد ۵، پرسش ۱۴۵.



سعی پُر ثمر

توسلی که ثمره اش بخشودگی و حاجت روایی است

انسان کامل، انسان خداگونه

هدایتگری، اصل اولی در دین

نقد و بررسی معیارهای مسیح شناسی کراویتز

قسمت پنجم

معرفی نامه یانص، ضمانت شده ای الهی است که فقط بر مدعی راست گو منطبق است
و فقط او به آن استدلال می کند

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه‌سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولدشده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده‌اند و نیز فرستاده‌ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به‌دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت‌های الهی احتجاج می‌کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده‌اند و نام مبارک احمد به‌عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده‌اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه‌ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام‌اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان‌آوردگان است.»

پرسشنامه

فهرست

- ۳.....هدایتگری، اصل اولی در دین
- ۶.....سعی پُر ثمر
- ۱.....انسان کامل، انسان خداگونه
- ۱۴.....نقد و بررسی معیارهای مسیح شناسی کراویتز



هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۷۹ ، جمعه ۱۱ خرداد ۱۴۰۳ ،
۲۲ ذی القعدة ۱۴۴۵ ، ۳۱ می ۲۰۲۴
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYoon.CO



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

تألیف
آیت الله العظمی محمد باقر آل محمدی
مؤسسه وارثین ملکوت

هدایتگری، اصل اولی در دین

**به قلم:
کاظم محمدی**

بود، عمل کرد چون او انسان بود و انسان دارای قابلیت‌های وسیع‌تر و عظیم‌تر بود؛ وی بر صورت خدا خلق شده است؛ یعنی بر معرفت اسمای خدا سرشته شده و قابلیت آشکار کردن نام‌های خداوند برای خلق در او به ودیعه نهاده شده است: **«اللَّهُ خَلَقَ آدَمَ عَلَيَّ صُورَتِهِ»** [۴] «خداوند آدم را بر شکل و صورت خودش آفرید.» [۵]

بنابراین در اینجا سه موضوع مطرح می‌شود: مستخلف (خدایی که خلیفه را قرار داده)، مستخلف (آن‌که به خلافت خداوند برگزیده شده) و علمی که نزد خلیفه خدا به ودیعه نهاده می‌شود...؛ **در نتیجه اصل دین (استخلاف) سه اصل را در بر می‌گیرد:** مستخلف (خدا)، خلیفه (نبی و رسول) و علم. [۶]

مسئله لزوم هدایت الهی چیزی نیست که از دید یک

را یادآور می‌شویم: **«(قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ)** (خداوند فرمود: ای آدم، به فرشتگان خبر بده از اسم‌های آنها، پس هنگامی که آدم به فرشتگان از اسم‌های آنها خبر داد، خداوند فرمود: مگر به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار کنید و پنهان کنید، می‌دانم؟). این همان چیزی است که بین آدم علیه السلام، فرشتگان و جنیان بود؛ چون فرشتگان و جنیان به خودی خود قادر به تحصیل معرفتی که آدم به دست می‌آورد نبودند؛ لذا اینکه آدم علیه السلام خلیفه شود محتوم بود؛ چون او فقط قادر بود آنها را بر آنچه نمی‌دانند، آشنا کند. انسان به بعضی از قابلیت‌ها و استعدادهایی که خداوند در او به ودیعه نهاده

حضرت ابراهیم علیه السلام که به عنوان پدر ادیان سه‌گانه شناخته می‌شود، فرازهای درس‌آموز زیادی برای آیندگان به ارث گذاشته و اگرچه این عقاید در دین خدا از ابتدا [۱] تا انتها ثابت است، اما قرآن این آموزه‌ها را از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام به عنوان اساس دین خدا معرفی می‌کند. یکی از بنیان‌های اعتقادی که از حضرت ابراهیم (ع) نقل شده است مسئله هدایتگری خداوند است. **«لَيْسَ لَنَا بِهِ نَبِيٌّ لَنُرِيَّ لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ)** (اگر خدایم مرا هدایت نکند، از گمراهان خواهم بود). [۲] زیرا واضح است خدایی که ما را به عبث نیافریده و از طرفی از ما تکالیفی خواسته و در برابر عصیان خود عذاب را وعده داده، محال است ما را هدایت نکند. [۳]

سید احمد الحسن در کتاب عقاید اسلام این مسئله را شرح می‌دهد که ما برای اختصار بخش کوتاهی از آن

انسان متدین مخفی بماند. هر انسانی که به وحدانیت خدا و دین خدا ایمان دارد باید این را بداند و اگر کسی خود را مؤمن بداند، ولی در عین حال از چنین مسئله‌ای غافل باشد عجیب است.

خداوند در قرآن کسانی که این مسئله واضح را نمی‌فهمند مذمت می‌کند و می‌فرماید: (آیا نمی‌بینند او [گوساله سامری] با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را به راهی [راه راست] [۷] هدایت نمی‌کند؟) (الْمَ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا) [۸] (مگر نمی‌بینند که او [گوساله] پاسخ آنها را نمی‌دهد؟) (أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَنْزِجُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا). [۹]

یعنی انتظار این است انسانی که بر فطرت الهی آفریده شده و باید به مقام خلیفه‌اللهی برسد، این مسئله را بدون توضیح هیچ‌کسی بفهمد و متوجه باشد که خدا و فرستادگان و خلفای او باید شأن هدایتگری را داشته باشند و اگر دیدیم کسی هدایتگر نیست او حتماً از سوی شیطان است.

در اینجا شاید لازم باشد نکته‌ای را توضیح دهیم؛ و آن این است که گوساله سامری، یک مجسمه کاملاً معمولی نبود، بلکه این مجسمه صدا تولید می‌کرد: (وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ) [۱۰]، اما صرف تولید صدا دردی را دوا نمی‌کند، زیرا هر صدایی هدایتگر نیست و چه بسا صداهایی که جز آلودگی صوتی چیزی نیستند.

خداوند در قرآن اعمال عبادی احناف قبل از اسلام را سوت

و کف توصیف می‌کند. [۱۱] با اینکه آنها اگرچه منحرف بودند و دین خدا را تحریف کردند، ظاهر دین را تا حدودی حفظ کرده بودند. [۱۲] اما به این خاطر که دین خدا منحصر در الفاظ نیست و از طرفی دین احناف منحرف (مشرکین مکه) خالی از معنای توحید بود، واقعیت حال عبادت آنها چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نیست. همان‌طور که خداوند سخنان علمای بی‌عمل را صدای خر می‌نامد؛ [۱۳] زیرا اگرچه الفاظی هستند که برای بشر ممکن است مفاهیمی را تداعی نماید اما چون از روح هدایتگری خالی است پوچ و بی‌معناست. گاهی اوقات با خود می‌اندیشم اینکه ده‌ها نفر مضامین کاملاً شبیه به هم را از روی یک کتاب خاص [۱۴] رونوشت کنند چه دردی از جامعه دوا می‌کند؟ جامعه‌ای که نیاز دارد دین خود را بشناسد، معنای قرآنی که می‌خواند را بفهمد، احادیث و سنت پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام را در زندگی خود بیابد و لمس کند، چه بهره‌ای از دین دارد؛ درحالی‌که تمام تلاش مدعیان تصدی نیابت از امام زمان علیهم السلام نهایت هنرشان کپی‌برداری است؟

ائمه علیهم السلام در روایات فراوانی ارزش علمی این چنین مسائلی را هیچ انگاشته و فرمودند: «علم آن چیزی است که هر روز تولید می‌شود.» حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ عَنِ الشَّعْبِيِّ الْخَرَّازِيِّ عَنْ صُرَيْبِ بْنِ الْكِنَاسِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ دَاوُدَ وَرَثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ وَ إِنَّ

مُحَمَّدًا وَرَثَ سُلَيْمَانَ وَ مَا هُنَاكَ وَ إِنَّا وَرَثْنَا مُحَمَّدًا وَ إِنَّ عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ الْوَاحِ مُوسَىٰ فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّمَا هَذَا الْأَثَرُ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا حَدَّثَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَوْمًا بِيَوْمٍ وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ» امام صادق علیه السلام فرمود: «(سلیمان از داوود به ارث برد و محمد از سلیمان به ارث برد و ما از محمد به ارث می‌بریم؛ و علم تورات و انجیل و زبور و توضیح آنچه در الواح است، نزد ماست.)» راوی می‌گوید: عرض کردم: «این همان علم است.» فرمود: «این همان علم نیست. همانا علم چیزی است که روزبه‌روز و لحظه‌به‌لحظه ایجاد می‌شود.» [۱۵] احادیث فراوانی در این زمینه از ائمه علیهم السلام نقل شده است.

گاهی وضع از این نیز بدتر می‌شود و این عده، زحمت کپی‌برداری و جمع‌آوری را نیز به دیگران می‌دهند تا به جای آنان انجام دهند، یا اصولاً در تمام عمر حتی یک کتاب هم ننوشته و می‌گویند نظرات من همان نظرات فلانی است و با خواندن کتاب او، نظر من را خواهید فهمید؛ و البته در عین حال ایشان اعلم تمام دانشمندان دنیا نیز هست! آیا همین مسئله به تنهایی کفایت نمی‌کند تا انسان بیندیشد؟ اگر عالم دینی نخواهد یا نتواند از دین دفاع کند، به چه کار می‌آید؟ اگر سیل ویرانگر شبهاتی مانند آفرینش انسان، طوفان نوح، تولد حضرت عیسی علیه السلام و ده‌ها شبهه ویرانگر دیگر رها شود تا بنیان دین را ویران کند و

اعتقادات شیعه را بر باد دهد، عالم دینی می‌خواهیم که شکایات نماز را بر ایمان نقل کند و نهایتاً زیر و زبر آن را جابه‌جا کند؟

مگر قرآن نمی‌گوید چیزی یا کسی را که شأن هدایتگری الهی نداشته باشد رها کنیم؟

(آیا نمی‌بینند او [گوساله سامری] با آنان سخن نمی‌گوید و آنان را به راهی [راه راست] [۱۶] هدایت نمی‌کند؟ **أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يَكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا**) [۱۷] (مگر نمی‌بینند که او [گوساله] پاسخ آنها را نمی‌دهد؟ **أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا**). [۱۸]

آیا این آیات مخصوص دیگر اقوام است و خداوند آیات قرآن را برای دیگران نازل فرموده تا آنان را انذار و هشدار دهد و به هدایت و تفکر ترغیب کند و ما را رها کرده تا همچنان در نادانی و جهل بمانیم؟

خواننده گرامی قضاوت کند: اگر لازم است از کسی پیروی کنیم که از دین دفاع کرده و مفاهیم حقیقی دین حقیقی را بر ایمان روشن کند، در زمان فعلی آیا کسی غیر از سید احمد الحسن پیدا می‌شود که تمام دین را از فلسفی‌ترین مفاهیم توحیدی و عبادی‌ترین احکام دینی و ملوکوتی‌ترین رموز غیبی تا به روزترین علوم فیزیکی و ریاضی را موشکافانه بیان کرده باشد؟

منابع:

۱. (یا اَدْمُ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ). (بقره، ۳۳)
۲. انعام، ۷۷.

۳. تفسیر دقیق و درست این آیات توسط سید احمد الحسن (علیه السلام) تبیین شده است و خوانندگان علاقه‌مند می‌توانند به کتاب متشابهات مراجعه کنند؛ اما نگارنده اینجا به حیثیت هدایتگری و لزوم آن از زبان قرآن توجه کرده است.

۴. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۳۴؛ توحید، صدوق، ص ۱۵۳.

۵. عقاید اسلام، ص ۸.
۶. همان، ص ۸.

۷. طبیعتاً اراده خداوند فقط سخن گفتن نیست؛ بلکه خواست خداوند سخن حق است. به همین جهت پیامبر (ص) را، ابوبکر و عمر را به سامری و گوساله‌اش تشبیه فرمودند و همگان می‌دانند که این دو ملعون صحیحیت می‌کردند. **فَأَنْبَدَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «يَا أُخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قِيلَ عَدُوُّ اللَّهِ أَنِّي جَبْرِيْلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِي هَذِهِ الْأُمَّةُ وَأَنَّ صَاحِبَهَا عَجَلَهَا»**. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس ۸۷۷.

۸. اعراف، ۱۴۸.
۹. طه، ۸۸.
۱۰. اعراف، ۱۴۸.

۱۱. (وَ مَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصْدِيَةً). (انفال، ۳۵).

۱۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: «كَانَتْ قُرَيْشٌ تَلَطَّحُ الْأَصْنَامَ الَّتِي كَانَتْ حَوْلَ الْكَعْبَةِ بِالْمَسْكِ وَالْعَنْبَرِ وَ كَانَ يَغُوْثُ قَبْلَ الْبَابِ وَ كَانَ يَغُوْثُ عَنْ يَمِيْنِ الْكَعْبَةِ وَ كَانَ نَسْرُ عَنْ يَسَارِهَا وَ كَانُوا إِذَا دَخَلُوا حَزْرًا سُجَّدًا لِيَغُوْثَ وَ لَا يَنْحَنُّوْنَ ثُمَّ يَسْتَدِيرُوْنَ بِحِيَالِهِمْ إِلَى يَغُوْثٍ ثُمَّ يَسْتَدِيرُوْنَ بِحِيَالِهِمْ إِلَى نَسْرٍ ثُمَّ يَلْتَوْنَ فِيَقُولُوْنَ - لَيْلِيكَ اللَّهُمَّ لَيْلِيكَ لَيْلِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكَ هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ...»

۱۳. محمد بن یعقوب بن اسحاق، کلینی، الکافی (ط الإسلامیة)، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

۱۳. (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (جمعه، ۵) و (وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ). (لقمان، ۱۹)

۱۴. جواهر الکلام اثر محمد حسن نجفی، اصلی‌ترین منبع فقهای کنونی است. مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۸۶ می‌گوید: «اکنون هیچ فقیهی از آن بی‌نیاز نیست.»
۱۵. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (ع)، ج ۱، ص ۱۳۵.

۱۶. طبیعتاً اراده خداوند فقط سخن گفتن نیست؛ بلکه خواست خداوند سخن حق است. به همین جهت پیامبر (ص) را، ابوبکر و عمر را به سامری و گوساله‌اش تشبیه فرمودند و همگان می‌دانند که این دو ملعون صحیحیت می‌کردند. **فَأَنْبَدَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «يَا أُخِي، أَمَا سَمِعْتَ مَا قِيلَ عَدُوُّ اللَّهِ أَنِّي جَبْرِيْلُ قَبْلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ سَامِرِي هَذِهِ الْأُمَّةُ وَأَنَّ صَاحِبَهَا عَجَلَهَا»**. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس ۸۷۷.

۱۷. اعراف، ۱۴۸.
۱۸. طه، ۸۸.

سعی پر ثمر

توسلی که ثمره‌اش بخشودگی و حاجت‌روایی است

به قلم: ستاره شرقی

مقدمه

(إِنَّ الصَّغَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) (بی‌تردید صفا و مروه از نشانه‌های خداست؛ پس کسی که حج خانه کعبه کند یا عمره انجام دهد بر او مشقتی نیست که فاصله میان آن دو را بپیماید و کسی که [به خواست خودش افزون بر واجبات] کار نیکی [چون طواف و سعی مستحب] انجام دهد بدون تردید خدا [در برابر عمل او] پاداش دهنده و [به کار و احوال او] داناست). [۱]

این آیه مرا به یاد رؤیایی که چند سال پیش دیدم، می‌اندازد که بی‌ارتباط به موضوع نوشته‌ام نیست.

در عالم رؤیا یکی از ائمه اطهار (علیه السلام) دست مرا گرفته بود و خطاب به من این‌گونه فرمود: «تو به خاطر گناهی که مرتکب شده‌ای باید سعی صفا و مروه را انجام دهی.» این رؤیا اندازی از سوی اولاد پیامبر

ﷺ بود که بر روح پرخطا و عاصی من وحی شد. گویی صفا و مروه عامل بخشش گناهانم بود؛ اما چگونه و چطور خود را راهی حج کنم؟ گویا رسیدن به مسجدالحرام آرزویی دست‌نیافتنی بود!

سال‌های طولانی بود که رؤیا را دیده بودم. آن زمان با دعوت سید احمدالحسن آشنایی داشتم، اما دسترسی به کتاب‌های ایشان به راحتی ممکن نبود. آنچه در خاطر از صفا و مروه بود هاجر بود و طفل تشنه‌اش! بی‌تابی مادری که برای رسیدن به جرعه‌ای آب از صفا به مروه در رفت و آمد بود!

داستان هاجر و اسماعیل (علیه السلام) در احادیث چنین حکایت شده: «ابراهیم (علیه السلام) به دستور الهی همسرش هاجر و فرزندش اسماعیل را در سرزمین خشک مکه رها کرد و رفت. اسماعیل تشنه شد و هاجر در پی آب برآمد. نخست به صفا رفت و صدا زد: هل بالوادی من انیس؟ آیا در این سرزمین مونس و همدمی هست؟ سپس به مروه رفت

شرح دادم، پاسخم را داد و با لبخندی به گوشه لب به نشانه غرور شروع کرد به توضیح اعمال عبادی اش: «... خلاصه سعی یعنی هفت بار پیمودن مسافت صفا و مروه، به هر دور این عمل شوط گفته می شود. سعی از واجباته که اگر ترک شود حج و عمرهات قبول نیست؛ در ضمن سعی باید از صفا آغاز و به مروه ختم شود...» حاجیه خانم همچنان در حال توضیح بود، و از قدرت و پیروزی خودش بر سایر همراهانش صحبت می کرد که صفا و مروه را در کمتر زمانی نسبت به آنها طی کرده است.

گوش هایم دیگر چیزی نمی شنید، به فکر مسابقه دوومیدانی افتادم که از میان حاجیان سفیدپوش گویی حاجیه خانم مدال طلا را به چنگ آورده! و به یاد نماز صبح نقی با صدای بلند در سریال پایتخت!

سری بر ملا شده از کلام سید احمد الحسن

مدت ها از آن روز گذشت و کتاب ها را می توانستیم به صورت pdf در گوشی همراهمان داشته باشیم. به کتاب پاسخ های روشنگرانه بر بستر امواج سید احمد الحسن مراجعه کردم. ایشان در پاسخ به پرسشی که در خصوص شعائر الهی بود، چنین پاسخ دادند: «**شعائر خدا همان دلایل خداوند سبحان و متعال اند که از جمله آنها صفا و مروه است؛ چرا که در بین آنها قدرت خداوند برای آدم و حوا و ابراهیم و هاجر علیهم السلام و در نهایت برای تمام مردم تجلی یافت. برای ابراهیم و هاجر با چشمه زمزم تجلی یافت و برای آدم و حوا وقتی آدم بر کوه صفا قرار گرفت و حوا روی کوه مروه؛ و با آمیختن این دو کوه آدم و حوا حیات انسانی بر این زمین جریان یافت، همان گونه که بعدها چشمه زمزم جاری شد...» [۴]**

خطا و استغفار

سید احمد الحسن در کتاب متشابهات این گونه می نویسد: «مقصود از حج، حج گزاردن خانه حقیقی خداوند است که همان محمد و آل محمد علیهم السلام است. کسی که حج خانه خدا گزارد و ده گانه را تمام کند

و این حرکت را هفت بار انجام داد، آنگاه به سراغ کودک آمد و دید او با پای خود زمین را ساییده و چشمه زمزم هویدا شده است.» [۲] چه رازی در صفا و مروه بود که سبب شد هاجر دوان دوان برای یافتن جرعه آبی به آن دو کوه پناه آورد؟ آن دو کوه با صلابت به چه اشاره می کند؟ آیا حاجیان حج رفته از راز این دویدن ها خبر دارند؟ هدف از رفت و آمد بین دو کوه چیست؟

مکان نشان دار

شاید رفت و آمد بین صفا و مروه رازی درون خویش داشت که من بی اطلاع بودم. اشتیاق رسیدن به این راز سربه مهر مرا به آن واداشت تا گذری بر سایت ها بیندازم، تا شاید اندکی از ولع این جان تشنه کم شود.

«صفا و مروه از شعائر دین خداست. شعائر جمع شعیره و آن به معنی علامت است؛ شعائر الله مکان های نشان داری است که خدا در آنها یاد و عبادت می شود.» [۳]

مکان نشان داری که خدا در آنها یاد و عبادت می شود! تلنگری به جانم زده شد، با خود گفتم: شاید حاجیان سفر کرده به خانه وحی، آن سعی رفته های صفا و مروه جوابی از این سر در چنته داشته باشند و آن را نثار این جان حریص کنند.

حاجیه خانم دونده!

با شعفی بی حد راهی خانه حاجیه خانمی شدم که در همسایگی ما یکه تاز حاجیان بود! وارد خانه شدم حاجیه خانم را بر روی صندلی راک دیدم؛ عینکش را روی بینی گذاشته و با صدای بلند قرآن می خواند. سلام کردم و علت آمدنم را برایش

بین این دو نفر به معنای توسل به فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و به ذریه یا نسل آنهاست. [۹]

بنابر آنچه تا به اینجا از کلام سید احمد الحسن خواندیم، خطایی که آدم و حوا علیهم السلام مرتکب شدند جز با توسل به محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام راه دیگری برای بخشودگی اش نداشت و استغفار و طلب آمرزش از خداوند جز به حق اصحاب کساء و ائمه اطهار علیهم السلام میسر نمی‌شود؛ نه تنها آدم و حوا بلکه هر بنی بشری با توسل و التجاء به درگاه ائمه معصومین علیهم السلام می‌تواند طلب آمرزش کند.

چشمه زمزم

آنچه در روایات و احادیث گفته شده سعی هاجر بین صفا و مروه است. مادری که برای رفع تشنگی پسرش با تمام توان و تلاشش به دنبال جرعه آبی از صفا به مروه در رفت و آمد بود.

آیا این عمل، رفتار یک مادر شوریده حال است؟ یا اینکه دویدن بین کوه صفا و مروه خود علتی برای جوشیدن آب به قدرت خدا شد؟ [۱۰]

چنانچه از کلام سید احمد الحسن خواندیم، کوه صفا و مروه نماد امام علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و دویدن بین آن دو یعنی توسل به علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و ذریه پاک آنهاست. همان‌طور که آدم و حوا علیهم السلام با توسل به اصحاب کساء بخشش و آمرزش از جانب خداوند را بهره خویشتن ساختند. سید احمد الحسن می‌گوید: «همین سعی هاجر باعث شد که خداوند بر او تفضل نماید (به این ترتیب) حسین علیه السلام فدایی اسماعیل گردد. بین این بلاگردانی اول است قربانی برای عطش. اسماعیل علیه السلام باید از تشنگی جان می‌داد، ولی حسین علیه السلام پسر علی و فاطمه علیها السلام، یا همان صفا و مروه‌ای که هاجر بین آن دو سعی نمود و به آنها توسل جست، بلاگردان او شد. قربانی دوم، فدیة از ذبح شدن است که شما آن را می‌دانید.

امام حسین علیه السلام بلاگردان اسماعیل گشت و خداوند در قرآن از آن یاد کرده است: **﴿وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ﴾** (او را به قربانی بزرگ باز خریدیم).

[۱۱] حسین علیه السلام بلاگردان او از تشنگی و از ذبح شدن شد و به همین دلیل امام حسین علیه السلام تشنه و سربریده جان داد. در دین خدا یا زندگی پیامبران علیهم السلام هیچ چیز بیهوده و بی‌حکمتی وجود ندارد؛ برخلاف تصور کسانی که از درک واقعیت برکنارند

(مقام‌های ایمان و حج) و حج خانه خدا گزارد و در زمرة «از ما اهل بیت است» شود، می‌تواند از میوه درخت علم آل محمد علیهم السلام بخورد و این اجازه، در برابر ممنوعیتی است که حضرت آدم علیه السلام از آن ممنوع شد..... (صفا) حضرت علی علیه السلام و (مروه) حضرت فاطمه علیها السلام. [۵]

﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ (بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جا آورد)؛ یعنی مانعی ندارد که از این دو (علم) برگیرد؛ چرا که این‌ها دروازه شهر علم حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستند و دریافت از آنها از طریق دریافت از ائمه و مهدیین علیهم السلام صورت می‌گیرد. انسان باید بکوشد تا به حج حقیقی برسد و درجات ده‌گانه ایمان را کامل کند و به دنبال آن به جایگاه (از ما اهل بیت) نائل شود؛ که در آن صورت می‌تواند از ثمرات این درخت مبارک برگیرد. [۶]

با توجه به کلام سید احمد الحسن کسانی می‌توانند از ثمرات درخت مبارک بخورند که به جایگاه اهل بیت علیهم السلام نائل گردیده باشند و درجات ده‌گانه ایمان را کامل کنند. حضرت آدم علیه السلام با نزدیک شدن به درخت ممنوعه مرتکب خطا شد؛ زیرا هنوز به جایگاه اهل بیت نائل نشده بود یعنی مقام آنها را نداشت؛ لذا از بهشت هبوط کرد.

سید احمد الحسن می‌نویسد: «سعی و تلاش بر انسان واجب است و از ابتدایی‌ترین سعی‌ها حج در این عالم جسمانی است. مطلبی که باقی می‌ماند این است که انسان به مقدار تلاش خود و به اندازه فضل خداوند بر او توشه بر می‌گیرد. اگر برسد و خانه حقیقی خداوند را حج گذارد، و جزو کسانی باشد که به مراتب ده‌گانه ایمان نائل شده باشد، و از ما (اهل بیت) گردد می‌تواند از درخت علم آل محمد علیهم السلام میوه‌ها بچیند و از آنها بخورد؛ همان‌طور که **هر کس حج کعبه را به جامی آورد، مجاز است بین صفا و مروه سعی کند...**» [۷]

آدم و حوا برای بخشودگی خطایی که مرتکب شدند باید به اهل بیت علیهم السلام توسل می‌کردند، همان‌هایی که نامشان بر ساق عرش نقش بسته بود. سید احمد الحسن در این باره می‌گوید: «استغفار و طلب آمرزش از خداوند به حق اصحاب کساء بود، همان کسانی که آدم نام‌های نوشته شده آنها را بر ساق عرش خواند.» [۸]

همچنین ایشان در جایی دیگر می‌گوید: **«این دو کوه، نماد فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام است و سعی**

همان حقیقت فراموش شده ای است که حاجیان حج رفته از فلسفه آن بی اطلاع اند؛ عملی که از دیدگاه فرشتگان ملکوت جز سوت و کف زدن چیز دیگری نیست، که اگر حقیقت آن را می دانستند چه بسا سبب آمرزش و نجاتشان می شد، اما فلسفه درست آن را تنها کسانی می دانند که از چشمه علوم آل محمد (علیهم السلام) بنوشند.

منابع

۱. سوره بقره، آیه ۸۵.
۲. شیخ صدوق محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۲، ص ۴۳۲؛ مجلسی محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.
۳. دانشنامه اسلامی.



۴. سید احمد الحسن، پاسخ های روشنگرانه، ج ۲، سؤال ۶۱.

۵. از آنچه پیش تر ارائه گردید مشخص شد که دابة الارض (جنبنده زمین) - که همان طور که در موارد متعدد در متشابهات توضیح داده شد یک انسان است - از بین صفا و مروه یعنی علی و فاطمه خارج می شود. از علی بن مهزیار هنگام دیدارش با امام مهدی (علیه السلام) روایت شده است: عرض کردم: آقای من! این امر چه هنگام خواهد بود؟ فرمود: «آنگاه که میان شما و راه کعبه جدایی افتاد و خورشید و ماه با هم جمع گردند و کواکب و ستارگان به آنان پیبوندند.» پس گفتم: ای فرزند رسول خدا آن چه هنگام خواهد بود؟ به من فرمود: «در سال فلان و فلان جنبنده زمین از بین صفا و مروه برمی خیزد در حالی که عصای موسی و انگشتری سلیمان با اوست و مردم را به سوی محشر سوق می دهد.» (غیبت طوسی، ج ۲۸) و معنای آن چنین است که این انسان از علی و فاطمه است و از آنها و نیز از میان آنها خارج می شود پس او از آنهاست، چون آنها والدینش هستند و به همین صورت در این عالم نیز از میان آنها خارج می شود چراکه بصره - که مهدی اول به آن منتسب است - میان مکان امیرالمؤمنین یعنی نجف و مکان حضرت فاطمه یعنی مدینه منوره است؛ پس خارج شدن دابة الارض یا همان مهدی اول از میان صفا و مروه است؛ والله اعلم و احکم.

۶. سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، سؤال ۱۵۶.

۷. همان.

۸. سید احمد الحسن متشابهات، ج ۱، سؤال ۳.

۹. سید احمد الحسن، در محضر عبدالصالح، ج ۲، جمع آوری و تألیف: دکتر علاء السالم، ایستگاه اول.

۱۰. برگرفته از کتاب در محضر عبدالصالح، ج ۲، ایستگاه اول.

۱۱. سوره صافات، آیه ۱۰۷.

۱۲. سوره انفال، آیه ۳۵.

۱۳. سوره فرقان، آیه ۴۴.

۱۴. سید احمد الحسن، در محضر عبدالصالح، ج ۲، جمع آوری و تألیف: دکتر علاء السالم، ایستگاه اول: در سایه لطف و رحمت حسین (علیه السلام) و پسرش که سحاب سایه افکن اوست.

و چنین گمان می کنند که هاجر به دلیل تشنگی پسرش و اینکه چون اسماعیل در شرف مرگ بود، گیج و منگ شد و لذا این سعی (دویدن) وی هیچ معنی و مفهومی در بر نداشته است!!

به همین دلیل کسی که به حج می رود در حالی که از حقایق آگاه نیست و نمی داند چه می کند، خداوند حج او را به صغیر کشیدن و دست

زدن توصیف فرموده: **(وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءٌ وَتَصْدِيَةٌ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ)** (و دعایشان نزد خانه کعبه جز صغیر کشیدن و دست زدن هیچ نبود؛ پس به پاداش

انکارتان عذاب را بچشید). [۱۲]

کاری که انجام بدهی ولی معنایش را ندانی و چیزی از آن نفهمی هیچ ارزشی ندارد.

(أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) (یا گمان کرده ای که

بیشترشان می شنوند و می فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه ترند). [۱۳]

تو را به خدایت سوگند چه تفاوتی وجود دارد میان چهارپایی که بین دو کوه می دود با کسی که ندانسته بین صفا و مروه سعی می کند؟! موضوع این نیست که انسان بین دو کوه هروله کند یا بدود یا سعی کند، بلکه آدمی باید بداند چه می کند و چرا انجام می دهد! **رفتن به سوی کعبه، سعی بین صفا و مروه و... و دیگر اعمال حج، همگی اعمالی است که به امام علی و امام حسین و آل محمد (علیهم السلام) تعلق دارد.** [۱۴]

سعی صفا و مروه که هاجر انجام داد، یعنی توسل کردن به امام علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)؛ این توسل سبب جاری شدن چشمه زمزم در زیر پای اسماعیل شد، چشمه ای که اسماعیل را از تشنگی و هلاکت نجات می داد.

سخن پایانی

از چشمه ناب علم سید احمد الحسن معنای صفا و مروه، این راز پوشیده شده را نثار جان های تشنه مان می کنیم، این حقیقتی است در وجود امام علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام) و ذریه آنها.

صفا و مروه همان علی و فاطمه است که توسل جستن به آنها سبب نجات و آمرزش از جانب خداوند کریم است. همان توسلی که هاجر به سبب آن، فرزند تشنه اش را سیراب کرد. و این

انسان کامل، انسان خداگونه

مقدمه

گویی وقتش رسیده بعد از مدتی طولانی سرگردانی و سردرگمی و بعد از چندین بار تجربه کردن آدم‌های اشتباهی، تمام عالم توجهشان جلب شود به راز هستی، به دستگیره نجات، به انسان خداگونه. به جای غوطه‌ور شدن در مرداب سرگردانی‌های ذهن، وقتش رسیده که اکنون خود را وقف جست‌وجو کنیم و به دنبال حقیقتی بشتاییم که بشر سال‌هاست تشنه آن است!

درد مشترک و همه‌گیر انسان‌ها، درد سرگردانی و پوچی است؛ وقتش رسیده که منجی انسانیت و انسان کامل را بشناسیم و تنها از این طریق به نور، به خدا وصل شویم. نقطه اتصال روشن است ...

انتخاب مردم

حتماً دیده و شنیده‌اید که این روزها مردم دین‌گریز شده و چیزی به نام دین و رهبر دینی را هرگز قبول ندارند؛ البته به علل و اسباب مختلف! و بسیاری از مردم انسانیت و شعار انسانیت را به عنوان خط‌مشی خود انتخاب کرده‌اند. **وقتی راجع به دین و اعتقادشان از آنها می‌پرسیم، خیلی محکم و به سرعت پاسخ می‌دهند: فقط انسانیت!**

حتی عده‌ای شخصی را به عنوان الگوی انسانیت و لیدر برای خود تعیین کرده و به تدریج گروه‌های وسیعی تشکیل داده و او را تبلیغ می‌کنند. ولی آیا تعریف درست و کامل از انسان کامل ارائه می‌دهند؟ چهارچوب و ملاک و میزان آنها برای تعریف انسانیت و تعیین انسان کامل چیست؟ چقدر نسبت به انسان کاملی که به عنوان الگو و رهبر برای خود تعیین کرده‌اند شناخت دارند؟ حتی عده‌ای هستند که رهبر و الگوی خاصی ندارند و خود با عقل و تصمیم خود پیش می‌روند

و راه انسانیت را به تنهایی در پیش گرفته‌اند. یک اجتماع کوچک مثلاً یک خانواده را که تمام اعضای آن فقط به مسلک انسانیت قائل‌اند و دین و آیین خاصی را ندارند، در نظر بگیریم. خانواده‌ای خداباور، ولی بی‌دین که فقط به انسانیت قائل‌اند و خودشان این چهارچوب را با عقل خود تعیین می‌کنند تا خوب و بد را از هم تشخیص دهند. حال، آیا فرزند حاضر است طبق معیار پدر رفتار کند و اگر چنین نکند چه عواقبی خواهد داشت؟ پدر گذشت می‌کند یا تنبیه؟ اصلاً کدام رفتار و عملکرد نتیجه صحیحی دارد و کدام یک درست می‌گویند؟ اکنون، این اوضاع را در جامعه‌ای بزرگ‌تر در نظر بگیریم؛ مثلاً دانش‌آموزان در مدرسه و نتیجه آموزش و پرورش و بازدهی در این راستا و طرز تفکر! در جامعه بزرگ‌تر از مدرسه که دیگر غیر قابل تصور است! می‌شود قانون جنگلی که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. بگذریم از اینکه حتی ظالم‌ترین و متجاوزترین چهره‌های شاخص و مشهور هم خود را انسان کامل می‌دانند و انسانیت شعارشان است و حتی در خیال خود مدافع حقوق بشرند! بگذریم از اینکه هرکس با این دید و منش و اعتقاد، اشتباهات خود را توجیه می‌کند و هرطور شده به انسانیت ربط می‌دهد.

آیا برای اجرا و اعمال انسانیت در جامعه نیاز به

نیست؛ زیرا تمام صفات جلالی و جمالی خدا در انسان است و از طریق این صفات که در مظهر متجلی می‌شود باید خدا را بشناسی. چه موجودی را می‌توانی بشناسی که همه صفات الهی را به شما نشان دهد جز انسان کامل؟ تأکید می‌کند: حتی در جبرائیل نیز نمی‌توان به این شناخت و معرفت رسید. در ادامه موضوعی مطرح می‌کند با این عنوان:

«اهمیت اتصال به انسان کامل» دو سر خط حلقه هستی به حقیقت، به هم تو پیوستی! رسیدن به حق فقط از طریق انسان کامل میسر است. هیچ کس به هیچ وجه بدون عبور از انسان کامل و بدون اتصال به انسان کامل نمی‌تواند به حق برسد. [۳]

اما چطور انسان کامل و خداگونه را بشناسیم؟

یک شب که در فضای مجازی در مباحثه‌ای شرکت کرده بودم، شاهد بحث بین دو گروه بودم. موضوع بحثشان انسان کامل بود. گروهی خدا باور ولی ضد دین بودند و شعار انسانیت سر می‌دادند و گروه دیگر دین دار بودند و قائل و معتقد به رهبری الهی؛ بحث بسیار جالب و مفیدی بود.

بعد از کلی گفتمان و تبادل نظرات و بیان نقاط اختلاف و اشتراکشان، نتیجه این شد که هر دو گروه به نیاز جامعه به یک انسان کامل به عنوان رهبر و قانون‌گذار اقرار و اعتراف می‌کردند. گروهی که دینی نداشتند و انسانیت شعارشان بود انسان کامل را این‌طور تعریف می‌کردند:

شخصی که دارای علم و ذکاوت و صداقت و عدالت و قدرت است. و گروهی که مذهبی بودند انسان کامل را فردی می‌دانستند که دارای خصوصیتی مشابه با خصوصیتی بود که گروه اول تعریف کرده بودند؛ با این تفاوت که انسان کامل را خدا باید انتخاب و معرفی کند. در نهایت بحث به اینجا کشید که این انسان کامل چطور شناخته می‌شود و چه معیار و خصوصیتی او را از دیگر انسان‌ها متمایز می‌کند؟ گروه اول از اخلاق و رفتار و سیره و اقدامات انسان کامل مدنظر خود گفتند و دلیل دیگرشان که گویا بیشتر مورد توجه‌شان بود، پیش‌گویی بود! اینکه لیدر یا رهبرشان چند موضوع پیش‌گویی کرده بود و ظاهراً پیش‌گویی‌ها هم درست از آب در آمده بود! و گروه دوم ترجیح دادند با مطرح کردن سؤالی از طرف مقابل به هدف خود برسند!

الگو و رهبری نداریم که انسان کامل و خداگونه باشد؟ قطعاً اکثریت جوابشان به این پرسش، آری است.

اگر اندکی تفکر کنیم و حتی با چشم سر اطراف خود و تعاملات و بازخوردها را مشاهده کنیم کاملاً متوجه می‌شویم که به ترازو و واحد اندازه‌گیری انسانیت نیاز داریم. به انسان کاملی نیاز داریم که تجلی و مصداق کامل انسانیت بر زمین است. نیاز داریم که انسان کامل و انسانیت برای همه تعریف شود و چهارچوب و قاعده و قانونی تعیین گردد.

نویسندگان تعاریفی مختلف از انسان کامل

داشته‌اند به عنوان مثال «نیچه» انسان کامل را انسان قدرتمند می‌داند که احاطه به همه چیز دارد. [۱] یا نویسنده‌ای اسرائیلی به نام «یووال نوح هراری» در کتاب انسان کامل خود بیان می‌کند: «انسان‌ها در تلاش خود برای رسیدن به کامیابی و زندگی جاوید در حقیقت می‌خواهند خود را به خدایان تکامل دهند. نه فقط به خاطر اینکه به مقام خدایی برسند، بلکه به این دلیل که برای غلبه بر پیری و فلاکت ابتدا باید بر درون زیست شیمیایی خود کنترل خداگونه به دست آورند. اگر روزی توان این را پیدا کنی که مرگ و رنج را در جسم خود مهندسی کنی، شاید همان توان برای ما کافی باشد تا نظم درونی خود را تقریباً به هرشکلی که بخواهیم بازسازی کنیم و به هزاران شکل در اندام، احساسات و هوش خود هم دست کاری کنیم. در این صورت شما اگر بخواهید می‌توانید برای خود قدرت هرکول، احساسات اسطوره‌ای آفرودیت، خرد آته‌نا یا جنون دیونیسوس را خریداری کنید. افزایش قدرت انسان تاکنون عمدتاً بر پایه ابزارهای کمکی او بوده است، این قدرت در آینده شاید بیشتر بر پایه تحول اندام و مغز انسان استوار باشد. تحول انسان‌ها به خدایان می‌تواند به سه شکل صورت گیرد: مهندسی زیستی، مهندسی سایبورگ و مهندسی و آفرینش موجودات غیرزنده. [۲]

ولی آیا این پیشرفت‌ها، نیاز ما را به داشتن رهبر و انسان خداگونه برطرف کرده است؟

لزوم شناخت انسان کامل چیست؟

استاد و فیلسوف معاصر دکتر غلام حسین ابراهیمی دینانی در این باره می‌گوید: اگر کسی انسان کامل را نشناسد، معرفتش به خدا کامل

یعنی قرآن اقرار نمی‌کند و برای یهودیان، این منتخب و قانون ایلیا علیه السلام و تورات، و برای مسیحیان، عیسی مسیح علیه السلام و انجیل است. حال که وضعیت این‌گونه است، پس مسلمان، مسیحی یا یهودی چگونه می‌تواند ادعا کند که به خدا ایمان دارد و نیز به حاکمیت او که در مهدی علیه السلام و قرآن، عیسی علیه السلام و انجیل، یا ایلیا علیه السلام و تورات است اقرار دارد؛ و در عین حال به حاکمیت مردم و دموکراسی که اساس و بنیان دین الهی و حاکمیت خدا در زمینش را نقض می‌کند، اعتراف می‌نماید؟! بنابراین کسی که دموکراسی و انتخابات را می‌پذیرد، دیگر هیچ ارتباطی با دین الهی نخواهد داشت و به تمام ادیان و حاکمیت خدا در زمینش کافر خواهد بود. از کلام سید احمد الحسن در کتاب «حاکمیت خداوند، نه حاکمیت مردم» و کتاب‌ها و خطبه‌های دیگرشان مطالب فراوانی موجود است که دوی درد این روزهای جوامع سرگردان است.

سید احمد الحسن با بیان الهی‌گونه‌اش در تبیین این مطالب می‌گوید: «بدون شک، حاکمیت مردم به هر شکلی که باشد، تأثیر مستقیمی بر جامعه بشری دارد؛ زیرا جامعه مجبور به پذیرفتن این رهبری است. فطرت انسان به دنبال پیروی از یک

رهبر الهی است: [۵] **فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** [۶] (این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار).

منظور از رهبر، همان خلیفه خدا بر زمین است که هرگاه از حقش رانده شود، مردم ناگزیر در مقابل هر رهبری سر تسلیم فرو خواهند آورد. اگر حجت خدا از حاکمیت دور بماند، انسان برای اشباع نیاز فطری خود، حاکمیت ضد حجت خدا را هم می‌پذیرد.

انسان ذاتاً تمایل به اطاعت از حاکم دارد و حاکمیت از دو حال خارج نیست: حاکم، یا جانشین خداست یا با زور و با انتخابات به قدرت رسیده است. حاکم الهی، کلامی جز کلام خدا به زبان نمی‌آورد و جز به دستور خدا عمل نمی‌کند و هیچ چیزی را جابه‌جا نمی‌کند، مگر به فرمان خداوند سبحان و متعال.

تمام فرامین حکام بر دو دسته است: یا پیرامون خداوند و از جانب خداوند است یا از

سؤال تأمل برانگیز این بود: از کجا معلوم این شخص و انسان کاملی که الگوی شماست و انتخاب مردم است، اگر صاحب قدرت شود برخلاف گذشته رفتار نکند؟ از کجا علم دریافت می‌کند؟ و آیا اگر چند درصد از پیش‌گویی اتفاق نیفتد آنها حاضرند رهبر و لیدر خود را تعویض کنند؟

پاسخ‌های گروه اول جالب بود: بله رهبر ما در هر صورت عادل و تواناست، حتی در سخت‌ترین شرایط؛ بله رهبر ما پیش‌گوی خوبی است و حدوداً پیش‌گویی‌هایش واقع می‌شود و... ولی این‌ها فقط نظر شخصی و احتمالات بود و هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نداشتند.

صحبت‌های گروه دوم شنیدنی بود: چیزی که انسان کامل و خداگونه را از دیگران متمایز می‌کند این است که او منتخب خداست. منتخب خدا کسی است که در گذشته و آینده‌اش و در جایگاه قدرت و در سخت‌ترین شرایط دچار خطا نمی‌شود چون انتخاب شده توسط خداست!

یک مرد آسمانی؛ تجلی خدا و صورت خدا در خلق؛ منجی انسانیت؛ و ارتباط و اتصال و معرفی این مرد آسمانی، از طریق ملکوت و غیب است که او را از دیگر انسان‌ها متمایز می‌کند.

و نقطه اختلاف این دو گروه دقیقاً همین بخش بود: گروه اول ایمان به غیب و عالم بالاتر از این زمین و ماده را نداشتند و نمی‌پذیرفتند و گروه دوم راه حل این معما را در ایمان به غیب می‌دانستند. چیزی که جدای از این زمین و عالم ماده است، وحی و ارتباطی آسمانی است و از نظر عقلی، قدرتی ماورایی باید در کار باشد.

راه غیبی؛ راهی که رهبر الهی از این طریق با خالق ارتباط دارد و برنامه و اوامر و نواهی را از این طریق دریافت کرده و به مردم منتقل می‌کند.

هست بر اسباب اسبابی دگر
در مسیب منگر در آن افکن نظر
انبیا در قطع اسباب آمدند
معجزات خویش بر کیوان زدند

انتخاب خدا

دین الهی به چیزی جز برگزیدن از سوی خدا اعتقاد ندارد: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (من در زمین جانشینی می‌گمارم)**. [۴] این منتخب و برگزیده، مهدی علیه السلام است. دین الهی در زمان ما برای ما مسلمانان به قانونی جز قانون الهی،

«اول خودم یا برادرم یا عمویم یا پسرعمویم قبل از شخصی غریبه، یا اول شهرم یا استانم یا کشورم» فرامی‌خوانند، شما را به شعار «اول انسانیت» فرامی‌خوانم. و انسانیت شما در گرو متمایز بودن از دیگر حیوانات است. آنچه شما را به واقع از دیگر حیوانات متمایز می‌کند، تنها مغز نیست؛ زیرا «مغز» محصول تکاملی است که سایر حیوانات نیز - گرچه در سطحی پایین‌تر - دارا هستند.

آنچه شما را متمایز می‌کند ایثار واقعی بدون چشمداشتی است که می‌توانید به آن متصف گردید و با آن «بشر» شمرده شوید. وقتی به شرافت و انسانیت خود می‌رسی که عهده‌دار فقیر و یتیمی شوی که ارتباط فامیلی با تو ندارند؛ در حالی که خودت نیاز مالی داشته باشی. ببخشی بی‌آنکه توقع سودی در آینده داشته باشی. شما را به بنیان نهادن «انسان» در وجودتان دعوت می‌کنم. شما را به کشتن «من» فرامی‌خوانم؛ و به شعار: «همسایه‌ام قبل از من» و «شهر همسایه قبل از شهر خودم» به همان صورتی که رسول خدا (ص) و ائمه (صلوات خدا بر آنان) و انبیا (صلوات خدا بر آنان) وصیت فرموده‌اند: اول همسایه، اول فقیر، اول یتیم، اول بیوه‌زنان؛ و شما را فرامی‌خوانم به ترک گفتن آنچه چنین افرادی به آن دعوت می‌کنند؛ متأسفانه آنها شما را به اقتدا به شیطانی دعوت می‌کنند که گوینده «اول خودم» و پیوسته‌هایش - مثل «اول شهر خودم» و «اول استان خودم» - است. [۸]

منابع:

- ۱- انسان کامل از دیدگاه نیچه و مارکس، ص ۴۰.
- ۲- یووال نوح هراری، انسان کامل، ص ۷۲.
- ۳-



۴- سوره بقره، آیه ۳۰.

۵- سید احمد الحسن، حاکمیت الله، نه حاکمیت مردم، ص ۵۰.

۶- سوره روم، آیه ۳۰.

۷- سوره بقره، آیه ۳.

۸-



جانب شیطان؛ سخن سومی وجود ندارد. هر حاکمی که ولی و حجت خدا یا منصوب از طرف ولی خدا نباشد، دست‌نشانده و سخن‌گوی شیطان است.

(الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ* وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ). [۷]

بله ما معتقد به غیب هستیم. معتقد به انسان خداگونه که خدا انتخاب و معرفی می‌کند. انسان خداگونه‌ای که خالق شناخت کامل از او دارد و هیچ خطایی از او سر نمی‌زند. انسان خداگونه‌ای که قدرت و علمی دارد که از عالم غیب دریافت می‌کند.

تجلی صفات خدا در خلق

اعتقاد ما بر این است که انسان خداگونه را خدا به صورت خود خلق کرده است. انسان‌های کامل و خداگونه را حجت و جانشین خدا در زمین می‌نامیم و از همان ابتدا از زمان اولین منتخب خدا حضرت آدم (علیه السلام)، این جانشینان زنجیره‌وار و از طریق غیبی که به خدا وصل بودند جانشین بعدی را معرفی کرده‌اند. فرستاده‌های الهی این تکلیف را به عهده داشتند که حجت بعدی را به مردم معرفی کنند. تمام اوامر و نواهی و قانون الهی در کتب مقدس تمامی ادیان، توسط قانون‌گذار واقعی، خدا و به وسیله این فرستاده‌ها به مردم در صحف و انجیل و تورات و زبور ابلاغ شد؛ و کامل‌ترین قانون در قرآن به بهترین و اشرف خلق حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) عرضه شد.

در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که انسان خداگونه ما، حجت ما توسط حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در نصی الهی یعنی وصیت‌نامه شب وفاتش معرفی شده است.

سید احمد الحسن

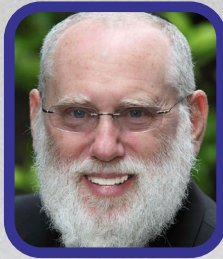
ایشان یکی از نمایندگان خداوند هستند که در میان جنگ و جدال ایدئولوژی‌های مختلف برای تصاحب قدرت و مسلط شدن بر رقیبان، ما را به شعار «**اول انسانیت**» دعوت می‌کند. بخوانید کلام نورانی سید احمد الحسن را در خصوص انسانیت:

«اول انسانیت! در برابر کسانی که شما را به

قسمت
پنجم

به قلم:
یهوشوع
ربوبی

نقد و بررسی معیارهای مسیح‌شناسی کراویتز



تحقق نیافتن گروهی از پیش‌گویی‌های بیان شده درباره‌ی ماشیح که در مدعی به سرانجام نرسیده را نباید دلیلی بر باطل بودن او بدانیم

پیشگفتار

یکی از پرسش‌هایی که اکنون ممکن است پیش بیاید این است: اگر روبروی ما مجموعه‌ای از نصوص درباره‌ی مسیح یا ماشیح باشد، آیا باید به محض اینکه مدعی نشان داد که با برخی از آن‌ها آمده است به او ایمان بیاوریم؟ از آنجایی که این موضوعی مهم است، در این مقاله به بررسی آن خواهیم پرداخت.

ایمان آوردن حتی با آمدن بعضی از معرفی‌نامه‌ها؟

تصور کنیم که شخصی آمده است و می‌گوید: «من مسیح وعده داده شده‌ام؛ چراکه چنین معرفی‌نامه‌هایی از تنخ درباره‌ی من است و با آمدن من به سرانجام رسید». فرد دیگری که سخن این مدعی را می‌شنود به او می‌گوید: «تو مسیح نیستی! چراکه سایر پیش‌گویی‌هایی که درباره‌ی مسیح است، در تو یا در زمان تو به فرجام نرسیده است!» نتیجه چیست؟ آیا باید او را بپذیریم؟ یا اینکه او را نپذیریم؟ به ارائه چند نکته در این باره می‌پردازم:

نکته اول. احتمال به فرجام رسیدن پیش‌گویی‌های موجود در معرفی‌نامه‌ها را نباید دلیلی بر باطل بودن مدعی بدانیم؛ زیرا ممکن است پیش‌گویی‌ها سال‌ها پس از شروع دعوت ماشیح به سرانجام برسد. [۱] همچنین در دو قسمت قبل روشن شد که برپایه تنخ ممکن است برخی معرفی‌نامه‌ها

که درباره‌ی ماشیح است، در فرزندان او به فرجام برسد و ما نمی‌توانیم به تحقق نرسیدن آن‌ها را دلیلی بر راست‌گو نبودن مدعی بدانیم.

نکته دوم. تأثیر رمزی بودن معرفی‌نامه‌ها

در تنخ معرفی‌نامه‌های زیادی درباره‌ی مسیح یا ماشیح موعود وجود دارد که درهم‌تنیدگی دارند و تصویری خاص را از او نشان می‌دهند؛ اگر در لابه‌لای آن، معرفی‌نامه‌های رمزگونه نیز موجود باشد، پس کسی جز ماشیح نمی‌تواند قفلشان را باز کند و سپس به آن استدلال کند؛ زیرا او مسلح به دانش الهی است؛ در نتیجه چنین معرفی‌نامه‌ای از چشمان مردمان عادی دور می‌ماند و آمدن مدعی با آن نشان می‌دهد که او ماشیح موعود است. بنابراین در روزی از روزها اگر یک مدعی قفل یک یا چند معرفی‌نامه رمزگونه را - که مخفی و مثلاً درباره‌ی محل سکونتش بود - بگشاید، پس به ما نشان می‌دهد که چنین شخصی راست‌گوست.

نکته سوم. سریع‌ترین راه برای رسیدن به حقیقت

پرسش از خدا آسان‌ترین و سریع‌ترین راهی است که می‌توان به حقایق چنین شخصی پی برد؛ فقط بر انسان لازم است که در درخواست شناخت حق، اخلاص داشته باشد؛ خدا به زودی با او، با رؤیا و به وسیله راه‌های ملکوتی روحی سخن می‌گوید و کدام یهودی است که نداند این راه تا چه اندازه اهمیت دارد؟! [۲]

نکته چهارم. قانون ثابت شناخت فرستادگان

اطراف موآب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت). اعداد ۱۷:۲۴. یهودیان این پیش‌گویی را الهی می‌دانند و راشی (ומחפאתימואב. זה דוד...)، موسی بن میمون (אשר הוא אומר במדבר כד, ז) «אראנו ולא עתה» זה דוד. (بمدبر כד, ז) «אשרונו ולא קרוב» זה מלך המשיח...» بحیا ابن אשר (אראנו ולא עתה. ע' ד הפשט התנבא על דוד ע"ה...) و ابن‌عزرا (אראנו ולא עתה. הקרוב אלי כי זאת הנבואה על דוד אמר ולא עתה כי אחרי ארבע מאות שנה היתה در این پیش‌گویی داوود عليه السلام را دیدند. این پیش‌گویی صدها سال پیش از داوود عليه السلام گفته شده است. اکنون تصور کنیم که یهودیان در زمان داوود عليه السلام بودند؛ همچنین با یک معرفی‌نامه الهی یا نص از سوی سموئیل عليه السلام دانستند که داوود مسیح و برگزیده خداست. (ر.ک: سموئیل ۱۶:۱۳؛ همچنین ۲ سموئیل ۵:۲)؛ همچنین داوود عليه السلام به آنان می‌گوید که این معرفی‌نامه در سفر اعداد نیز درباره اوست! اینجا این پرسش را ارائه می‌کنم که آیا یهودیان منتظر می‌مانند تا این قسمت از پیش‌گویی را انجام شده ببینند و سپس به داوود عليه السلام ایمان آورند: (اطراف موآب را خواهد شکست) قطعاً اگر در آن زمان یک یهودی می‌گفت: «منتظر می‌مانم تا این پیش‌گویی تحقق پیدا کند»، پس باور نداشتنش به پیامبر خدا سموئیل عليه السلام را اثبات می‌کرد! در نتیجه پیش‌گویی موجود در معرفی‌نامه ممکن است مدتی پس از بعثت به فرجام برسد.

۲- باید به رؤیای پَرعوه (فرعون) دقت کرد؛ خدا موضوع اقتصادی را که مربوط به دنیای آنان بود به او وحی می‌کند (ر.ک: برشیت، فصل ۴۱) درحالی‌که موضوع عقایدی که هم آخرت و هم دنیای انسان را آباد می‌کند، برای مردم بسیار مهم‌تر است! پس خدا قطعاً از رؤیا برای اثبات حقانیت فرستادگان خود استفاده می‌کند. همچنین به این نکته دقت کنیم که خدا پیام مهمی را از طریق رؤیا به انبیا عليهم السلام منتقل کرد و او را متوجه کرد که اوراهام یا ابراهیم، پیامبر است (ر.ک: برشیت ۲۰:۷) همچنین نبوکد نصر (پادشاه بابل) ماشیح را در رؤیای خود به صورت «سنگ» مشاهده کرد (ر.ک: دانیئیل، فصل ۲) و دانیئیل نیز در رؤیای خود ماشیح را دید (ر.ک: دانیئیل ۷:۱۳)؛ در مجموع خدا از این راه می‌تواند به مردم درباره فرستاده خود خبر دهد.

۳- در تورات می‌خوانیم: (۳۰) و اما نبی‌ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر فرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود. ۳۱ و اگر در دل خود گویی: سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم. ۳۲ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او ترس (دواریم، فصل ۱۸. همچنین در نوئیم می‌خوانیم: (۹) یرمیا گفت: [اما آن نبی‌ای که به سلامتی نبوت کند، اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند فی‌الحقیقه او را فرستاده است.]. [۱۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی گفت: «ای حننیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تو این قوم را وامی‌داری که به دروغ توکل نمایند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من تو را از روی این زمین دور می‌اندازم و تو امسال خواهی مرد؛ زیرا سخنان فتنه‌انگیز به ضد خداوند گفتی.» ۱۷ پس در ماه هفتم همان سال حننیا نبی مرد.) یرمیا، فصل ۲۸.

همان‌طور که در قسمت قبل روشن شد قانون ثابت شناخت فرستادگان خدا از سه رکن تشکیل می‌شود که اولین آن معرفی‌نامه و دومین آن علم و حکمت و سومین آن حاکمیت خداست و این قانونی است که فرستادگان خدا همواره با آن می‌آیند. پس فردی که ادعا می‌کند ماشیح است و معرفی‌نامه‌هایی در تَنخ درباره او وجود دارد، پس قطعاً او باید با دو رکن دیگر نیز آمده باشد؛ یعنی او باید با دانشی الهی آمده باشد؛ برای مثال دانش به تفسیر متون تَنخ و حل معماهای سخت و پیچیده آن و بیان حقایق و رازهای نهفته در آن؛ بدون هیچ نقصی و روشن و قابل فهم برای همگان! همچنین او باید با دعوت به حاکمیت خدا بیاید یا خواستار آن باشد. پس وجود این دو رکن الهی کار تشخیص مدعی راستین از بین مدعیان دروغین را آسان کرده است.

نکته پنجم. اخبار غیبی

یکی دیگر از راه‌هایی که تأییدی بر حقانیت مدعی راست‌گوست، تحقق پیش‌گویی‌هایی است که او بیان داشته است؛ [۳] بنابراین این راه می‌تواند نشان دهد که او حق است.

نتیجه‌گیری

برای اطمینان از درستی گفتار کسی که به یک یا چند تا از معرفی‌نامه‌های مربوط به ماشیح استدلال کرده است و هنوز گروهی از پیش‌گویی‌ها یا معرفی‌نامه‌ها در او محقق نشده است، می‌توان از خدا پرسید یا انطباق قانون ثابت شناخت فرستادگان را در دعوت او بررسی کرد؛ آمدن او با معرفی‌نامه‌های رمزگونه نیز می‌تواند نشان دهد که او همان ماشیح موعود است. همچنین باید توجه داشته باشیم که تحقق نیافتن گروهی از پیش‌گویی‌های بیان شده درباره ماشیح که در مدعی به سرانجام نرسیده را نباید دلیلی بر باطل بودن او بدانیم؛ زیرا ممکن است آن‌ها در فرزندان ماشیح رخ دهد، یا در سال‌های طولانی پس از آمدنش رخ دهد.

پانوش

۱- بلعام بن بعور گفت: (او را خواهم دید لیکن نه الان. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.